ز غمهای او با و سامانمن : شد ای ره او دل و جانمن

مناجات در طلب عشق و محبت

ای خدا تا یکی چو مرده دلان : باشم از زمرهٔ فسرده دلان

جگرم از فسردگی خونست : حال ازین قصه ام دگرگونست

بی غم عشق باشم افسرده : مانده حیران نه زنده نه مرده

تا شد از بی غمی فسرده گیم : به ز افسردگیست مردگیم

شده جانم ز بی غمی بیمار : دلم از بی غمی بود بیمار

دلم از بی غمی تباه شده : دل من بی مهر سیاه شده

تخم عشق خود فکن بدلم : تخم مهری فشان در آب و گلم

مهر خود در درون جان مرا : سوز خود بخش چون چراغ مرا

در درون آتش خودم افروز : چون چراغم با آتش خود سوز

کین چراغ درون زدای خودم : ده گل آتشین زبان خودم

تا همچو آتش ببر قرار از من : دود در عشق خود بر آر از من

ز آتش

زآتش غم رسان بمقصودم ∴ بنواز و بسوز چون عودم

دار دریوزهٔ خشوع و نیاز ∴ چون زر در آتشم بسوز و گداز

در حریم حضور بارم ده ∴ فی صفت نالهای زارم ده

سینه از آتش غم افروز ∴ شمع سان سوز و گریه‌ام آموز

شمهٔ عشق سان شمع دلم ∴ شعلهٔ شوق ساز شمع دلم

ساز در گوشهٔ غمم منزل ∴ یاد غیر خودم ببر از دل

بنما خویش را ز پرده چو گل ∴ شورم از دل برآر چون بلبل

بر جگر همچو لاله داغم نه ∴ از تماشای گل فراغم ده

داغ غم ساز لاله باغم ∴ لالهٔ باغ دل کن از داغم

آتش افکن چو گل بخرمن من ∴ گرد هستی فشان ز دامن من

سوی عشق خودم رهی بنمای ∴ بندم از بند یک غم بگشای

تاب روی تو هم جدا از تو و جه کهن ∴ خاطر من بهیچ بند مکن

جلوهٔ چون تیغ و زلف و عذار ∴ ببر از جانم شکیب و قرار

بدانکه چو

از لب لعل زهرافشان مشو   آتش افروز خرمن من مشو

تمت تمام شد

فوائد الاخیار

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

بدانکه چونکه گفتستی سپاسش درود : که در فن طب است این قطعها

فوائد نشته نام هر حرف از وست : ز دریای حکمت دری بها

وله

بیا بگیدم ای بخت فرخنده ام : که فرخنده گی از تو بود جدا

مضمون خنان کن از آن بیشتر : که آنرا رجعی سوم آمدند

کنز اتمام این نسخهٔ دلفریب : فواید رسانم بخلق خدا

وله

غرض از طب دو چیز آمده است : شنو از یوسفی بسمع رضا

حفظ صحت یکی از آن باشد : دیگری دفع علت مرضا

وله

یاد گیر از من آنکه میخواهی : که گشتی در علاج نشو و نما

دفع هر علتی بضد میکن : حفظ صحت بمثل میضر نما

وله

خلط حار است زان یکی خود نیست : که بود گرم تر لسان بهوا

تم

بدانکه